

چالش‌های صلح در افغانستان

حسین رفیع^۱

محسن بختیاری جامی^۲

پایان ماموریت نیروهای بین‌المللی در افغانستان و واگذاری تامین امنیت به نیروهای نظامی افغان پیامدی جز ناکامی آمریکا در نابودی تروریسم و پیشبرد صلح پایدار نداشت. اتخاذ استراتژی جدید از سوی آمریکا تنها به بروز تنش با حکومت افغانستان انجامید. دخالت قدرت‌های همسایه رقیب با هدف نفوذ، افغانستان را میدان حفظ منافع رقبا بدون توجه به حاکمیت ملی آن قرار داده است. انعکاس تنوع قومی و مذهبی جامعه در نهادهای سیاسی و نظامی-امنیتی تأثیرات مخربی بر عملکرد موفق این نهادها داشته است. با گسترش تجارت مواد مخدر، خودکفایی اقتصادی مناطق روستایی، قدرت‌یابی شورشیان و عدم کنترل حکومت بر آن مناطق در حال تقویت است. ضمن اینکه، تحولات پیچیده ناشی از مرگ رهبر طالبان و انشعاب در رهبری جدید، دستیابی به صلح پایدار حکومت با دو گروه بزرگ شورشی در حال جنگ با یکدیگر را دشوارتر از قبل ساخته است.

این مقاله با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی می‌کوشد به این سؤال پاسخ گوید که چه عواملی استقرار صلح و ثبات در افغانستان را با دشواری مواجه ساخته‌اند؟ نظریه واقع‌گرایی به عنوان چارچوب نظری مقاله انتخاب شده و برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از روش کیفی استفاده شده است؛ همچنین نگارندگان این فرضیه را مورد بررسی قرار خواهند داد که مداخله رقابت‌آمیز دولت‌های خارجی و ترجیح منافع خود بر منافع و مصالح افغانستان و زمینه‌های اجتماعی-فرهنگی داخلی، موانع عمده استقرار صلح در افغانستان می‌باشند.

واژگان کلیدی: امنیت، پیمان استراتژیک، قومیت، موازنه قدرت و واقع‌گرایی.

Email: H.Rafie@ umz.ac.ir

۱. نویسنده مسئول، استادیار دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

Email: Mohsenbakhtiari2000@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۵ و تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۰/۱۴

مقدمه

برقراری صلح پایدار در افغانستان پس از خلع طالبان از قدرت، همزمان با خروج گسترده نیروهای بیگانه، روی کار آمدن دولت جدید نامنسجم و انشعاب در صفوف رهبری شورشیان پیچیدگی فرایند دستیابی به ثبات و امنیت را افزایش داد. ایالات متحده بزرگترین حامی حکومت افغانستان، همزمان با خروج نظامیان خارجی از پایگاه‌های نظامی افغانستان، فشار مضاعفی به حکومت وقت برای تصویب پیمان دوجانبه‌ای که حضور نظامیان آمریکا تا سال ۲۰۲۴ را تضمین می‌کرد، وارد آورد (Agarwal, 2014:13). اوج‌گیری ناامنی و بی‌ثباتی‌ها در سال‌های اخیر، حاصل برخورد دوگانه آمریکا با تروریسم برای فشار بر نهادهای قدرت با هدف پیگیری سیاست‌های استراتژیک^۱ در برابر قدرت‌های منطقه‌ای است. در سال‌های گذشته هر یک از بازیگران خارجی با وجود تعهد به مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی، اهداف پنهانی تاثیرگذار بر امنیت و ثبات افغانستان را دنبال کرده‌اند که متضمن برهم زدن موازنه قدرت به نفع خود است. پیشبرد طرح آشتی و مصالحه با شورشیان، بدون محاسبه نقش سازنده هر یک از گروه‌های معارض و حامیان منطقه‌ای آنها محکوم به شکست است. درک اشتباه نیروهای بیگانه از تحولات پیچیده قومی، مذهبی و ساختار ناهمگون جامعه و حکومت، اتحاد و یکپارچگی داخلی را متزلزل و تنها شکاف‌ها در جامعه و ساختار قدرت را تشدید می‌کند.

تبعیض سیاسی و اجتماعی نسبت به اکثریت پشتون جامعه بدون توجه به موقعیت اجتماعی و تلاش برای ادغام آنها از سوی دولت‌های حاکم به رویارویی آنها با نهادهای جامعه مدنی انجامیده است. اقتصاد وابسته به کمک‌های بین‌المللی و ناتوانی دولت در تامین نیازهای اقتصادی مردم به کاهش مشروعیت حکومت انجامیده و متعاقباً عرصه را برای نفوذ گروه‌های شبه نظامی در سراسر افغانستان و گسترش فعالیت‌های غیرقانونی مهیا کرده است. انشعاب و تفرقه میان رهبران ارشد شورشیان، وحدت و یکپارچگی آنها در پیکار با دولت را کاهش داده و از طرف دیگر دستیابی به مصالحه با دو جبهه شورشیان را غیر ممکن می‌کند. با توجه به وقوع چنین تحولات اساسی در سال‌های اخیر، سوال این است که چه عواملی استقرار صلح و ثبات پایدار در افغانستان را دشوار ساخته‌اند؟ برای پاسخ به این

^۱. Strategic

سؤال، نگارندگان این مقاله با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی این فرضیه را مورد بررسی قرار خواهند داد که مداخله رقابت آمیز دولت‌های خارجی و ترجیح منافع خود بر منافع و مصالح افغانستان و زمینه‌های اجتماعی-فرهنگی داخلی، موانع عمده استقرار صلح در افغانستان می‌باشند.

چارچوب نظری؛ واقع‌گرایی تهاجمی

در واقع‌گرایی^۱ موازنه قدرت، اصل محوری در روابط بین‌الملل است. مورگنتا^۲ موازنه قدرت را یک موقعیت و سیاست می‌داند. از نظر وی سیاست برابری و تعادل برای حفظ حاکمیت دولت‌ها در ماهیت تکثرگرایانه نظام بین‌الملل ضروری است. واقع‌گرایان ضمن تاکید بر ضرورت موازنه‌گرایی در سیاست امنیتی کشورها، معتقد هستند بدون موازنه قدرت نمی‌توان به اهداف استراتژیک بلندمدت دست یافت. در واقع‌گرایی، هر کشوری بر اساس شرایط سیاسی و ژئوپلیتیک^۳ خود به قدرت‌سازی مبادرت می‌کند از این رو، کشورهایی که دارای مرزهای جغرافیایی طولانی و در مجاورت همسایگان تهدید کننده قرار دارند، نیاز بیشتری به توازن قدرت پیدا می‌کنند. بنابراین یکی از شاخصه‌های اصلی در واقع‌گرایی کلاسیک، موازنه قدرت در سطح بین‌المللی و تعادل در سطوح داخلی و منطقه‌ای است. مورگنتا موازنه قدرت منطقه‌ای را رهیافت اصلی واقع‌گرایی که معطوف به سیاست حفظ وضع موجود است، می‌داند. در سیاست بین‌الملل، کشورها به دنبال حفظ وضع موجود یا تغییر در ساختار و الگوهای رفتاری آن هستند (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۸۷). موازنه قدرت منطقه‌ای در رهیافت اصلی مورگنتا معطوف به وضعیت خاص، وضعیت بالفعل امور، توزیع تقریباً برابر قدرت و هر نوع توزیع قدرت بین بازیگران محسوب می‌شود. این شرایط حاکم به معنای الگویی از روابط میان کشورها است که در آن هیچ یک از بازیگران به اندازه کافی قدرت کنترل رفتار دیگران را به تنهایی ندارند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۰۱).

در واقع‌گرایی، هر گونه تلاش برای کسب برتری منطقه‌ای یا بین‌المللی واکنش سایر بازیگران را به دنبال دارد. تجربه امنیتی و راهبردی کشورها یکی از عوامل اصلی برای عبور از

1. Realism

2. Morgenthau

3. Geopolitics

توازن منطقه‌ای محسوب می‌شود. کشورهایی که در ژئوپلیتیک تهدید قرار دارند، خواهان تغییر موازنه منطقه‌ای از طریق قدرت‌سازی هستند. در رهیافت واقع‌گرایی، مخاطرات امنیتی انعکاسی از تلاش برخی کشورها برای دستیابی به شرایط برتر منطقه‌ای است. موازنه منطقه‌ای در واقع‌گرایی کلاسیک بر اساس معادله قدرت شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر بازیگران به دنبال کنترل انگیزه‌ها و اهداف سایر کشورها بر اساس قدرت هستند. بر پایه چنین نگرشی، کشورها با افزایش قدرت، منافع ملی و توازن منطقه‌ای نسبت به رقبا را پیگیری می‌کنند. نظام موازنه قدرت منطقه‌ای بر اساس تعادل قدرت و کنشگری بازیگرانی که درصدد دستیابی به قدرت مازاد یا جایگاه برتر در محیط منطقه‌ای هستند، شکل می‌گیرد. در این میان، کشورهای پیگیر الگوی تضاد مستقیم دیر یا زود در شرایط تقابل قرار می‌گیرند، مگر اینکه با تهدید مشترکی رو به رو شوند و یا به تولید قدرت برای ایجاد توازن بپردازند. از این رو کشورهای جویای هژمونی با چنین مخاطراتی مواجه هستند (Roskin&Berry, 1995: 139).

مورگنتا موازنه قدرت را یک تعادل و ضدتعادل می‌داند. موازنه قدرت تعادلی به شرایطی گفته می‌شود که به موجب آن قدرت یک دولت یا مجموعه‌ای از دولت‌ها به وسیله قدرت برابر دولت دیگر یا مجموعه‌ای از دولت‌ها، متوازن می‌گردد. موازنه قدرت ضدتعادلی حاکی از نابرابری قدرت در میان دولت‌های رقیب است. این شرایط به نفوذ غالب قدرت هژمون و سوءاستفاده از قدرت به وسیله قوی‌ترین دولت که دیگر دولت‌ها را خنثی می‌کند، خواهد انجامید (Kegley& Wittkopf, 2004: 534).

مکتب واقع‌گرایی، موازنه قدرت و رفتار توازن‌بخش را ویژگی حتمی و اجتناب‌ناپذیر سیاست بین‌الملل می‌داند که معلول سیاست‌های تهاجمی هژمون بالقوه است. سازوکارهای بقاء و ائتلاف دولت‌ها، مقابله با تمرکز و انباشت قدرت را ضروری و موازنه قدرت را به عنوان یک پویای بنیادین سیاست بین‌الملل مطرح می‌کند که همزمان بازتولید اجتماع دولت‌ها و افزایش بقا واحدها را میسر ساخته است (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۸۹). مورگنتا چهار روش اصولی برای اجرای موازنه قدرت مطرح می‌کند:

- (۱) شکل‌گیری یک دولت متخاصم که هدف تضعیف و تجزیه آن است؛
- (۲) روشی برای تغییر، حفظ یا تجدید تعادل از طریق غرامت سرزمینی؛
- (۳) روشی سیاسی برای حفظ، تغییر یا تجدید تعادل از طریق مسابقه تسلیحاتی و خلع سلاح؛

۴) شکل‌گیری اتحاد که مهم‌ترین جلوه موازنه قدرت است. اتحادها کشورها را به سوی تغییر، حفظ و تجدید تعادل هدایت می‌کند (Morgenthau, 1985: 201).

تعادل قدرت بهترین روش برای کنترل متجاوز از طریق ارباب یا مبارزه با مهاجم بالقوه با بالا بردن توان نظامی داخلی یا تشکیل اتحاد است. در واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر^۱، ساختار سیاست بین‌الملل برای درک نگرانی دولت‌ها کلیدی است. مرشایمر عواملی که دولت‌ها را به اتخاذ رویکرد تهاجمی در جهان تشویق می‌کند به چهار گروه تقسیم می‌کند:

الف) سیاست بین‌الملل عرصه آنارشی^۲ است و هیچ قاعده و قانونی برای حکمرانی و مجازات متجاوزان وجود ندارد.

ب) هیچ دولتی از مقاصد دولت دیگر آگاه نیست و از استفاده نیروی نظامی دولت دیگر بر علیه خود اطمینان نخواهد داشت.

ج) بقاء انگیزه اصلی همه دولت‌ها در نظام بین‌الملل است، بقاء و استقلال لازمه دستیابی به همه اهداف است.

د) بازیگران منطقی برداشت واقعی از جهان دارند، تفکر استراتژیک در مورد وضعیت جهان خارج و انتخاب استراتژی در راستای به حداکثر رساندن قدرت برای بقاء ضروری است (Mearsheimer, 1995:74). مرشایمر با تلفیق این گزاره‌ها به این نتیجه می‌رسد که دولت‌ها با حداکثرسازی قدرت نسبی برای تضمین بقاء در سیستم آنارشی به هدف عالی قدرت هژمون دست می‌یابند. هر چند همه دولت‌ها نمی‌توانند به طور همزمان قدرت نسبی خود را افزایش دهند. نظام بین‌الملل موجود میدانی از رقابت‌های امنیتی بیرحم با ماهیت آنارشیک است (Mearsheimer, 2011:146).

در رهیافت واقع‌گرایی تهاجمی سیاست بین‌الملل به شکل تغییر ناپذیری همراه با ستیز در میان دولت‌های ذی‌نفع برای قدرت و جایگاه در شرایط آنارشی است. در چنین شرایطی دولت‌ها همیشه احساس ناامنی نسبت به دیگر کشورها دارند و از این رو، استفاده از نیروی نظامی برای ترساندن دولت‌های دیگر و حفظ منافع، هدف اصلی سیاست خارجی تهاجمی آنها را تشکیل می‌دهد (Dougherty & Pfaltzgraff, 1996: 138).

¹. Mearsheimer

². Anarchy

جامعه افغانستان به دلیل تنوع و تمایزات قومی و ضعف اقتدار حکومت مرکزی در موقعیتی شبیه وضعیت هرج و مرج طلبانه مورد نظر واقع‌گرایان به سر می‌برد. تبعیض و تمایزات قومی حاکم بر حکومت جامعه سنتی و قبیله‌ای افغانستان را به براندازی حکومت و اقتدار مرکزی تشویق می‌کند. بی‌عدالتی و نابرابری‌های موجود رهبران اکثریت محروم را به اجرای قوانین شریعت برای تمام مردم افغانستان به صورت برابر سوق می‌دهد. بنیادگرایان اسلامی ترویج ایدئولوژی رادیکال در میان جامعه را به عنوان ابزاری با هدف تضعیف اقتدار مرکزی و نهادهای تازه تاسیس آن مورد استفاده قرار می‌دهند.

رویکرد واقع‌گرایی در مورد نابودی تروریسم تفسیری از مداخله‌گرایی نظامی است، این استراتژی کوتاه‌مدت برای توقف حملات گسترده تروریستی و خشکاندن ریشه‌های افراط‌گرایی پیامد صلح‌آمیزی نخواهد داشت. برخورد واقع‌گرایانه سرکوب شدید عاملان و حامیان حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در افغانستان فاقد راه حل بلندمدت برای نابودی پدیده تروریسم است؛ زیرا اقدامات و حملات ضد تروریستی آمریکا در افغانستان انگیزه برای عملیات بمب‌گذاری انتحاری و شهادت‌طلبانه را به عنوان یک هدف مقدس مذهبی در سال‌های اجرای استراتژی جدید آمریکا در برخورد با شورشیان گسترش داد. رویکرد سرکوب نظامی برآمده از واقع‌گرایی آمریکا شورشیان انتحارکننده را قربانیان هژمونی آمریکا و نه تروریسم و اخلاص‌گران امنیت نشان می‌دهد که متعاقباً اجرای چنین اقداماتی تا زمان نبرد نیروهای نظامی آمریکا با شورشیان ادامه خواهد داشت (Mearsheimer, 2011:53).

عوامل خارجی بی‌ثباتی در افغانستان

بازی دوگانه آمریکا در برقراری صلح

طرح برقراری صلح در افغانستان در نخستین سال‌های برپایی دموکراسی و با حمایت آمریکا آغاز شد. حمایت ایالات متحده از استقرار صلح بدون هیچ نقش و جایگاهی برای رهبران اکثریت پشتون مخالف در حکومت جدید بود. در کنفرانس بن^۱ نمایندگان طالبان در طراحی نقشه راه به منظور بازسازی و تشکیل حکومت جدید هیچ نقشی نداشتند. در سال‌های ابتدایی تشکیل دولت جدید، هدف ایالات متحده و حکومت افغانستان ادغام

^۱. Bonn Conference

شورشیان طالبان در درون حکومت بدون هیچ گونه پیش شرط از سوی آنها بود. در واقع، ترس از قدرت‌یابی مجدد شورشیان و ناتوانی در تامین امنیت و حفظ وضع موجود برای افغانستان، پیشنهاد عفو عمومی همه شورشیان به غیر از عناصر جنایتکار درون جنبش با هدف خلع سلاح آنها صورت گرفت. عدم ادغام جنگ سالاران پشتون در نهادهای دولت در دوران ثبات و آرامش نسبی به اتحاد و یکپارچگی آنها برای مقابله با نیروهای بین‌المللی و حکومت افغانستان کمک کرد و دامنه ناامنی به تدریج گسترش یافت. در این سال‌ها انعطاف آمریکا نسبت به طالبان نشان از ناتوانی در حفظ وضع موجود و تضعیف مشروعیت دولت افغانستان برای اداره کشور در آینده بود (Sharma, 2012: 35).

این تحول انگیزه شورشیان برای رسیدن به اهداف جنبش نظیر؛ فروپاشی و از بین بردن نهادهای مدنی، جدایی و شکاف نیروهای امنیتی افغان از حکومت و برپایی نهادهای شرعی برای افزایش حضور در سراسر افغانستان را افزایش داد. پیگیری سیاست سرکوب - مصالحه با هدف حفظ و اولویت منافع آمریکا در افغانستان و بی‌توجهی به پیامدهای ناگوار جنگ بلندمدت برای نیروهای بین‌المللی بود. جنبه سرکوب این استراتژی دوگانه با گذشت زمان در مقابل شورشیان برخوردار از پایگاه وسیع در جامعه قومی - قبیله‌ای افغانستان ناکارآمد شد و باعث گسترش دامنه جنگ و تغییر شکل مبارزه با سربازان خارجی گردید. پیامد ناتوانی نیروهای نظامی ائتلاف در مقابله با گسترش تحرکات شورشیان در جنوب به تقویت مواضع شورشیان و افزایش تلفات سربازان خارجی و در نهایت طراحی استراتژی جدید از سوی ایالات متحده برای پشتیبانی از سربازان خارجی اجتناب‌ناپذیر شد. گسترش حملات شورشیان به پایگاه‌ها و نیروهای ائتلاف بین‌المللی ژنرال استنلی مک کریستال^۱ فرمانده آمریکایی نیروهای آیساف^۲ را بر آن داشت تا نسبت به رشد پیشروی‌های طالبان در سراسر افغانستان با وجود اقدامات ضد تروریستی نیروهای بین‌المللی ابراز نگرانی کند. حمایت کاخ سفید از طرح مک کریستال^۳ برای افزایش نظامیان آمریکا، منجر به اعزام ۳۳۰۰۰ سرباز ذخیره آمریکایی با هدف مقابله با شورش طالبان، تامین امنیت شهرهای بزرگ، تقویت ظرفیت حکومت و نیروهای امنیتی افغان و زمینه‌سازی برای انتقال مسئولیت تامین امنیت

^۱. Stanley McChrystal

^۲. International Security Assistance Force (ISAF)

^۳. McChrystal Plan

به افغان‌ها در آینده گردید. استراتژی جدید بدون هیچ گونه درک صحیح نسبت به ریشه‌های ناامنی و بی‌ثباتی تنها به اعزام نظامیان بیشتر برای سرکوب شورشیان کمک کرد که هدف تغییر موازنه قدرت به نفع حکومت و سرکوب شورشیان مورد حمایت پاکستان در مناطق جنوب را دنبال می‌کرد. امواج گسترده سرکوب شدید شورشیان پشتون در جنوب افغانستان در چارچوب استراتژی افزایش نیرو با پشتیبانی سربازان تازه نفس آمریکا خوش‌بینی نسبت به نابودی کامل تروریسم در افغانستان را دو چندان کرد. پیامد استراتژی جدید تضعیف نسبی شالوده جنبش و اجبار رهبران ارشد طالبان برای تماس با آمریکا با هدف گریز از نابودی کامل جنبش بود (Decoster, 2014: 76).

کامیابی آمریکا در تضعیف شورشیان و تماس مستقیم آنها با آمریکا موازنه قدرت را به ضرر پاکستان که بزرگترین حامی مالی و نظامی شورشیان افغان است، تغییر داد. از طرفی، نپذیرفتن تقاضای حکومت کرزی از سوی آمریکا مبنی بر قطع حمایت ارتش پاکستان از شبکه‌های تروریستی وابسته به تجدید قوا و تامین نیروهای تازه نفس برای طالبان کمک کرد. هدف راهبردی آمریکا در این زمان آغاز فرایند خروج نیروهای بین‌المللی در سایه امنیت نسبی موجود و عدم تحریک پاکستان به منظور حفظ ثبات و اطمینان از پایداری ضروریات پشتیبانی^۱ بدون توجه به منافع ملی افغانستان بود. این رویکرد آمریکا نسبت به پاکستان پس از مرگ اسامه بن لادن، ضرورت انعطاف‌پذیری برای جلوگیری از بحرانی‌تر شدن اوضاع امنیتی در سال‌های خروج نیروهای ائتلاف را بدون توجه به برقراری ثبات بلندمدت در افغانستان دنبال می‌کرد. اجرای گسترده استراتژی جدید در جنوب افغانستان و ثبات کوتاه‌مدت حاصل آن با ضعف‌های بزرگ محدودیت دسترسی به نیروهای نظامی کافی برای تمام مناطق و ناهماهنگی در اجرای عملیات میان نیروهای ائتلاف، تنها باعث جابه‌جایی تحرکات تروریست‌ها شد، و کانون فعالیت آنها را از استان‌های جنوبی قندهار و هلمند به استان‌های شرقی پکتیا^۲، پکتیکا^۳ و خوست^۴ کشاند که امنیت نسبی مناطق نزدیک به پایتخت را شکننده کرد. اجرای استراتژی سرکوب شورشیان در جنوب، تلفات انسانی زیادی به جامعه افغانستان و نیروهای بیگانه در تلافی خشونت آمریکا با پشتون‌های جنوب به بار

^۱. Logistics

^۲. Paktia

^۳. Paktika

^۴. Khost

آورد. گسترش حملات تلافی‌جویانه و انتحاری در سراسر افغانستان، تلفات غیر نظامیان را از ۶۰۰ نفر در سال ۲۰۰۹ به ۱۲۰۰ نفر در سال ۲۰۱۴ رساند. پیامد راهبرد واقع‌گرایانه توام با خشونت آمریکا، حملات شورشیان را ۱۴ درصد افزایش داد که در نتیجه ۸۶۱۵ افغان و ۹۸۸ سرباز آمریکایی کشته و زخمی شدند. افزایش تلفات نظامیان و شهروندان افغان در سال‌های پس از اجرای استراتژی افزایش نیرو (موج)^۱، خروج از باتلاق افغانستان را تنها در سایه انعطاف‌پذیری و تفاهم سیاسی با طالبان فراهم می‌کرد. هدف از این مصالحه نه برقراری صلح پایدار، بلکه دستیابی به یک پیروزی دیپلماتیک به دلیل ناکارآمدی رویکرد نظامی در نابودی تروریسم و برقراری امنیت نسبی برای ادامه خروج آرام نظامیان خارجی بود. ایالات متحده تماس مستقیم با طالبان را به دلیل نگرانی از دستیابی حکومت به مصالحه سیاسی بدون نقش و پیشبرد منافع آمریکا برقرار کرد. از این رو برای ایجاد شکاف و شکست طرح آشتی ملی بر خطوط قرمز زیاده‌خواهانه‌ی، اطمینان از تاثیرناپذیری و جدایی کامل از القاعده و اصرار بر تصویب توافق امنیتی دوجانبه^۲ با حکومت افغانستان برای تداوم حضور نظامی پس از سال ۲۰۱۴ تاکید گردید (Decoster, 2014: 86).

آگاهی حکومت حامد کرزی از مقاصد آمریکا در مدیریت نامنی‌ها و تشدید تنش‌ها برای تصویب پیمان نظامی، عدم اعتماد حکومت به طرح آمریکا در برقراری صلح را افزایش داد و عرصه را برای مذاکرات مستقیم طالبان با آمریکا بدون حضور نماینده‌ای از حکومت افغانستان مهیا کرد. پیامد تماس‌های مستقیم دوطرفه در آلمان، مذاکرات بن ۲ و قطر به تاسیس دفتر سیاسی امارت اسلامی در دوحه منجر شد. در این مدت دستورکار دفتر سیاسی طالبان بر مذاکره حول محور چگونگی مبادله گروگان آمریکایی گروه‌بان بوو برگدال^۳ با پنج عضو ارشد سابق طالبان به نام‌های محمد فاضل، نورالله نوری، محمد نبی عمری، عبدالحق وثیق و خیرالله خیرخواه محبوس در زندان گوانتانامو^۴ متمرکز بود (Katzman, 2015: 37). در واقع، اولین معامله آمریکا و طالبان بدون هیچ چشم انداز مثبتی برای برقراری صلح در افغانستان پایان یافت. آزادی ۵ گروگان کلیدی طالبان در برابر گروگان آمریکایی تاثیر زیادی بر تقویت مواضع شورشیان در آینده، مشروعیت و برتری طالبان به علت تسلیم آمریکا

¹. Surge

². Bilateral Security Agreement (BSA)

³. Bowe Bergdahl

⁴. Guantanamo

در برابر تقاضای آنها، تلاش برای دستیابی به اهداف اساسی و نادیده گرفتن خطوط قرمز آمریکا خواهد داشت. عدم تعهد قطر به حبس بلندمدت این اعضای کلیدی و ورود به افغانستان برای پیوستن به شاخه‌های رهبری، موازنه قدرت گروه‌های مخالف حکومت را به نفع شبکه حقانی وابسته به ارتش پاکستان که در دستگیری و آزادی بوو برگدال در شرق افغانستان نقش اصلی را بازی کرد، تغییر خواهد داد. سابقه پیوند عمیق این رهبران ارشد با رهبر القاعده، همکاری بیشتر با شبکه حقانی به منظور پیشبرد سیاست‌های پاکستان در برابر آمریکا و هند، کشورهای صاحب نفوذ در افغانستان را در پی خواهد داشت (Lake & Dozier, 2014: 4).

پایان ماموریت نیروهای خارجی و کاهش فزاینده نیروهای نظامی میدان عمل برای تحرکات تروریست‌ها را گسترش داد. حضور ۱۰۵۰۰ مشاور نظامی خارجی پس از سال ۲۰۱۴ در پایگاه‌های نظامی تغییر اساسی در نحوه مبارزه آمریکا با شورشیان ایجاد کرد. اجرای استراتژی ضدتروریسم با کاربرد هواپیماهای بدون سرنشین علیه القاعده و طالبان در مناطق شرق و جنوب به گسترش عضویت جوانان در جبهه شورشیان افغان در تلافی کشتار خانواده‌های بی‌گناه انجامیده است. گسترده‌گی حملات هوایی و واگذاری نقش سربازان خارجی به این هواپیماها با میزان خطای بالا به کاهش مشروعیت حکومت افغانستان در تامین امنیت، برخورد مسلحانه نزدیکان قربانیان با نیروهای امنیت ملی افغان^۱ را تداوم می‌بخشد.

پرواز هواپیماهای جاسوسی با اهداف شناسایی و نظارت بر مراکز هسته‌ای و حمله به اعضای القاعده از پایگاه‌های نظامی افغانستان به پشتیبانی بیشتر از شورشیان وابسته برای حمله به نظامیان خارجی در افغانستان انجامیده که حاصل خصومت و جنگ پنهان آمریکا و پاکستان در منطقه است. تیرگی روابط آمریکا و پاکستان پس از کشتن اسامه بن لادن و تداوم حملات هوایی تجاوزکارانه به مناطق شمال پاکستان، عرصه نبرد تلافی‌جویانه علیه نظامیان خارجی با حملات انتحاری به کاروان سربازان آمریکا در استان خوست، حمله به کاروان سربازان ناتو، سفارت آمریکا در کابل و ستاد فرماندهی ناتو در سال ۲۰۱۱ توسط شبکه حقانی جلوه‌ای از جنگ مستقیم دو قدرت منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در افغانستان است. حمایت پاکستان از طالبان و اوج گرفتن رویارویی مستقیم پاکستان و آمریکا در افغانستان با هدف حفظ منافع بلندمدت بر مذاکرات صلح شبه نظامیان طالبان با حکومت تاثیر مخرب

^۱. Afghan National Security Forces (ANSF)

داشت. در عرصه دیپلماتیک تقاضای اصلی رهبران طالبان از حکومت مبنی بر خروج نیروهای بیگانه از پایگاه‌های نظامی به عنوان پیش شرط دستیابی به هرگونه مصالحه و آشتی ملی تعیین شد که در مقابل هدف استراتژیک آمریکا برای تصویب پیمان امنیتی دوجانبه قرار داشت. اهمیت اساسی تصمیم‌گیری در مورد تصویب این پیمان برای آینده صلح، حامد کرزی را مجبور به ارجاع توافق به لویی جرگه^۱ متشکل از ۳۰۰۰ ریش سفید افغان کرد. کرزی با آگاهی نسبت به مقاصد پنهانی آمریکا و به دلیل مخالفت با مسائل تنش‌زایی نظیر؛ مصونیت نظامی و قضایی برای نیروهای دائمی، معافیت از پرداخت مالیات پیمان‌کاران آمریکا برای حمایت از نیروهای نظامی، حق دستیابی و استفاده از تسهیلات ضروری، آزادی در جابه‌جایی، واردات-صادرات، ورود و خروج بدون نظارت دولت افغانستان، ورود نیروهای آمریکایی به خانه‌های مردم، هدایت عملیات شبانه و آزادی ۵ عضو ارشد زندانی طالبان بدون رضایت حکومت از زندان گوانتانامو از تایید پیمان امنیتی با آمریکا پس از تصویب آن توسط لویی جرگه خودداری کرد. از طرف دیگر مقاومت آمریکا در پذیرش خواسته حکومت افغانستان مبنی بر تعهد به جلوگیری از دخالت‌های سازمان اطلاعات ارتش پاکستان^۲ در حمایت از تروریسم، فقدان شفافیت در اهداف کلیدی آمریکا در مبارزه با شبکه تروریستی القاعده و نه طالبان بعد از سال ۲۰۱۴، آزادی ۶۵ زندانی شبکه حقانی از زندان‌های تحت کنترل حکومت توسط آمریکا، ادامه حملات هواپیماهای بدون سرنشین به مردم بی‌گناه و در نتیجه گسترش فعالیت‌های تروریستی، باعث ناامیدی حکومت حامد کرزی از آمریکا برای برقراری صلح در آینده شد (Ben, 2014: 10).

رویاری حکومت افغانستان با سیاست‌های مبهم و دوگانه آمریکا در مبارزه با تروریسم و مقاومت در برابر تقاضای آن رویکرد طالبان به حکومت را به دلیل عدم پذیرش تصویب پیمان امنیتی با آمریکا تغییر داد. شکل‌گیری شکاف فزاینده بین حکومت افغانستان و آمریکا به خاطر نپذیرفتن حضور بلندمدت نیروهای آمریکایی و اصرار بر آزادی مبارزان طالبان از زندان بگرام بر خلاف تعهدات به آمریکا تا حدودی مشروعیت حکومت کرزی برای طالبان افزایش یافت (Brown, 2014: 20).

^۱. Loya Jirga

^۲. Inter-Services Intelligence (ISI)

در مذاکرات فوریه ۲۰۱۴ در امارات متحده بین طالبان و حکومت، طالبان بر مهم‌ترین تقاضا از حکومت افغانستان مبنی بر نپذیرفتن پیمان امنیتی با آمریکا برای دستیابی به یک تفاهم سیاسی بلندمدت و استقرار صلح در افغانستان تاکید کردند. پیش شرط مهم شورشیان از آغاز گفتگوهای صلح از سال ۲۰۰۹، خروج کامل بیگانگان از خاک افغانستان و برچیدن پایگاه‌های نظامی آنها بوده است که با هدف استراتژیک آمریکا در افغانستان برای یافتن جای

پا در مرکز آسیا و توازن قدرت با مهم‌ترین چالشگران هژمونی در تضاد بود.

رابرت گیتس^۱ وزیر دفاع سابق آمریکا، ایجاد پایگاه دائمی در افغانستان را برای هژمونی آمریکا حیاتی دانست. بنابراین گسترش ناامنی‌ها در سال‌های خروج نیروهای خارجی و رد تقاضاهای حکومت کرزی در برخورد قاطع با پدیده تروریسم در راستای حفظ پایگاه‌های نظامی بعد از سال ۲۰۱۴ و تثبیت موقعیت در مرکز آسیا برای تعادل و موازنه با قدرت‌های منطقه‌ای است. مخالفت کرزی با تصویب این پیمان ناشی از بی‌اعتمادی نسبت به برخورد قاطع آمریکا با تروریسم و نقش آن در شکل‌دهی به ناامنی‌های هدایت شده بود. ناامیدی آمریکا از امضاء پیمان نظامی با حکومت کرزی تایید پیمان را منوط به تشکیل حکومت جدید افغانستان کرد. برگزاری انتخابات و بروز درگیری میان دو جناح رقیب در سال ۲۰۱۴ و نقش آمریکا در حل بحران سیاسی، دولت وحدت ملی را تشویق به امضاء پیمان امنیتی دوجانبه بدون توجه به تقاضای اصلی شبه نظامیان مخالف حکومت کرد. تصویب پیمان نظامی دوجانبه، آینده دستیابی به توافق صلح با طالبان را تاریک نموده؛ و بی‌ثباتی‌ها و ناامنی‌های ناشی از حملات تروریستی علیه شهروندان، نهادهای قدرت و پایگاه‌های آمریکا را افزایش داده است. واگذاری ۵ پایگاه مهم به ۱۰۵۰۰ مشاور نظامی آمریکا و ناتو در بگرام، ننگرهار، مزارشریف، شیندند و قندهار انگیزه شورشیان پس از خروج گسترده نیروهای بین‌المللی برای مبارزه جدی با نیروهای بیگانه و نهادهای امنیت ملی افغان را افزایش داد.

قطب‌بندی رهبران طالبان در شرق و غرب افغانستان پس از مرگ ملا محمد عمر، برپایه جدید برای نابودی پایگاه‌های نظامی و اخراج بیگانگان با هدف کسب مشروعیت میان پشتون‌ها و بسیج نیروهای شورشی بیشتر، قرار گرفته است. محمد رسول، رهبر شورشیان در غرب افغانستان با اعلام عدم پشتیبانی و وابستگی به قدرت‌های منطقه بر ادامه مبارزه و جهاد علیه نظامیان و پایگاه‌های آمریکا تا زمان برچیدن آنها تاکید کرد و هرگونه مصالحه با

^۱. Robert Gates

حکومت، قبل از خروج بیگانگان را عمل نامشروع دانست. موضع‌گیری آشکار رهبر شاخه جدید طالبان پیام روشنی به آمریکا بود، مبنی بر اینکه حتی در صورت کشاندن شورشیان به مذاکرات صلح با میانجیگری پاکستان، پایگاه‌های نظامی مکان امن برای پیگیری سیاست‌های تعادلی در برابر قدرت‌های مخالف هژمونی آمریکا نخواهد بود. مواضع جدی رهبر جدید شورشیان دورنمای رسیدن به صلح در افغانستان را حداقل تا زمان حضور نظامیان خارجی تحت هر عنوانی به تعویق می‌اندازد.

رقابت هند و پاکستان برای نفوذ در افغانستان

به طور تاریخی، نقش مهم پاکستان در بی‌ثباتی افغانستان به دلیل نفوذ قدرت‌های رقیب و تنش‌های قومی و سرزمینی غیرقابل انکار است. اجرای طرح عمق استراتژیک و مسئله پشتون‌ها بیانگر منافع حیاتی پاکستان با هدف نفوذ و پیشبرد جنگ نیابتی در افغانستان است. نهادهای امنیتی پاکستان با پیگیری و اجرای سیاست عمق استراتژیک، خواهان نفوذ در افغانستان برای مقابله با تهدید هند و جلوگیری از محاصره شدن از طریق خاک افغانستان هستند (Shinn & Dobbins, 2011: 15).

طرح استقرار حکومت پشتون به رهبری طالبان برای مقابله با نفوذ هند و سرکوب جنبش‌های جدایی‌طلب در مناطق شمال هم‌مرز با افغانستان طراحی شده بود. سیاست نفوذ بر عمق استراتژیک افغانستان به منظور ایجاد اهرمی نیرومند در برابر هند در صورت وقوع هرگونه درگیری نظامی در منطقه مورد اختلاف کشمیر است. پس از فروپاشی طالبان و تشکیل حکومت جدید، فعالیت‌های هند در ابعاد اقتصادی و امنیتی با اهداف استراتژیک دنبال شد که در نهایت این کشور به جایگاه مهم‌ترین متحد منطقه‌ای افغانستان ارتقا یافت. هدف اصلی هند از فعالیت‌های امنیتی-اقتصادی، مقابله با نفوذ رقیب سنتی، پاکستان و محاصره سرزمینی همسایه اتمی است. هند سرمایه‌گذاری در طرح‌های اقتصادی افغانستان و بازگشایی کنسولگری در مناطق جنوبی پشتون نشین را با هدف تاثیرگذاری بر امنیت و اجرای استراتژی محاصره پاکستان از ناحیه شمال انجام داده است (Corinna, 2009: 42).

گسترش فعالیت‌های نظامی - جاسوسی هند و تاسیس شبکه‌های آموزش و مسلح‌سازی تروریست‌ها در پایگاه نظامی قوشلای^۱ جدید در شمال کابل، منطقه گرشیک^۲ در مجاورت لشکرگاه مرکز هلمند، دره پنجشیر در شمال شرق کابل و منطقه کهک^۳ در استان جنوب غربی نیمروز با هدف تحریک رهبران بلوچ، تدارک ارتش آزاد بلوچستان در راستای بی‌ثباتی و جدایی بلوچستان و عقب راندن پاکستان از نواحی مورد اختلاف در غرب هند صورت گرفته است (Grare, 2006: 24). پیگیری چنین سیاست‌هایی پس از انعقاد پیمان مشارکت استراتژیک بین کابل و دهلی نو در سال ۲۰۱۱ و تعهد هند به آموزش، فروش تجهیزات نظامی و ارائه کمک‌های مالی برای نیروهای امنیتی و نظامی افغان گسترش یافت. گسترش روابط دوجانبه بین هند و افغانستان در زمینه نظامی و سرمایه‌گذاری اقتصادی در صنعت و معدن و کمک‌های مالی برای بازسازی با هدف حفظ جایگاه مهم‌ترین متحد منطقه‌ای و تداوم فعالیت‌های جاسوسی بر علیه پاکستان صورت می‌گیرد. فعالیت نهادهای سیاسی و جاسوسی هند در جنوب افغانستان تحت پوشش اجرای طرح‌های بزرگ اقتصادی برای ارتباط نزدیکتر با گروه‌های جدایی طلب ارتش آزادی‌خواه بلوچستان و جنبش جمهوری‌خواه بلوچ به منظور تحریک طالبان پاکستان اهمیت اساسی دارد.

تحركات جدایی‌طلبان بلوچ در سال‌های گذشته مقامات امنیتی - نظامی پاکستان را در تلافی اقدامات بی‌ثبات‌کننده هند به سر بازگیری، مسلح‌سازی و عملیات لجستیک برای جنگجویان شورشی در آن سوی مرز واداشته است. جنگ نیابتی هند و پاکستان به کشتار شهروندان بی‌گناه و بدتر شدن وضعیت امنیت با پیگیری منافع دو رقیب همراه است. حملات انتحاری به سفارت و اتباع هند در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹، یورش به کنسولگری‌های هند در جلال‌آباد، هرات و مزار شریف در سال‌های ۲۰۱۳، ۲۰۱۴ و ۲۰۱۶ پیامد سیاست‌های خصمانه دو کشور همسایه برای افغانستان است. مناطق شمال پشتون نشین پاکستان پایگاهی برای سازماندهی، تدارکات، رهبری، آموزش شورشیان شبکه حقانی و لشکر طیبه برای اجرای این عملیات در مراکز استقرار کارکنان هند در سراسر افغانستان است. مهمترین نهاد امنیتی پاکستان با استقرار رهبران گروه‌های شورشی در مناطق شمال هم‌مرز با

^۱. Qushila

^۲. Gereshk

^۳. Kahak

افغانستان نظیر: ملا محمد عمر رهبر سابق طالبان و معاون او اختر محمد منصور در کویته، جلال الدین حقانی در وزیرستان شمالی و گلبدین حکمتیار در مناطق خودمختار قبایلی^۱ در تعقیب برنامه‌ای بلندمدت برای کنترل فعالیت‌های شورشیان و اقدامات هدف‌مندانه آنها در راستای پیشبرد سیاست‌های پاکستان بوده است (Ruttig, 2012: 22).

اشتراک منافع هند و آمریکا در مبارزه با گروه‌های وابسته به پاکستان و حمایت آمریکا از نقش آفرینی مشاوران نظامی هند در نیروهای امنیت ملی افغان با هدف واگذاری نقش نیروهای نظامی ناتو به تنها متحد منطقه‌ای آمریکا به جدیت پاکستان برای نابودی و تضعیف نیروهای نظامی افغان می‌انجامد. منافع حیاتی هند و آمریکا، افغانستان را نبردگاهی برای عقب راندن پاکستان از منطقه اشغال شده کشمیر در شرق با حمایت از جبهه جدایی طلب بلوچستان و پشتیبانی آمریکا از تحرکات هند با هدف واگرایی بین چین و پاکستان و برچیدن سرمایه‌گذاری چین در بندر گوادر^۲ بلوچستان برای اتصال به خلیج فارس است. انتقال کشمکش و ستیز هند و پاکستان به مناطق جنوب افغانستان، هرج و مرج، بی ثباتی و عدم توسعه را ترویج و در عوض عرصه را برای سرمایه‌گذاری کارتل‌های بین‌المللی مواد مخدر و همکاری با شورشیان فراهم خواهد کرد. رقابت پیچیده و پنهانی قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای که با پیگیری سیاست اتحاد و ائتلاف برای عقب راندن حریف از حوزه منافع حیاتی دنبال می‌شود، با هدف کسب هژمونی از طریق کاربرد ابزارهای اقتصادی نظامی و سیاسی است.

تأثیر پشتون‌ها بر روابط پاکستان و افغانستان

روابط پرتنش پاکستان و افغانستان به اختلافات مرزی در مناطق قبیله‌ای پشتون‌نشین بیش از گذشته دامن زده است. اهرم نیرومند سکونت قوم پشتون در مناطق شمال پاکستان و متعاقباً مداخله‌گری و نفوذ پاکستان در آن سوی خط دیورند^۳، پشتون‌های ملی‌گرا در افغانستان را به اتحاد قوم پشتون در داخل افغانستان سوق داده و در مقابل پاکستان خواهان

¹. Federally Administered Tribal Areas (FATA)

². Gwadar Port

³. Durand Line

به رسمیت شناختن مرز مورد توافق بین انگلستان و رهبر افغانستان عبدالرحمان خان در سال ۱۸۹۳ است (Katzman, 2015: 42).

قوم پشتون با اکثریت ۴۳ درصد جمعیت افغانستان پایگاه اصلی جذب نیروی گروه‌های بنیادگرا و شورشی را شکل می‌دهند. هدف پاکستان از جدایی پشتون‌ها حفظ رویکرد تهاجمی و واقع‌گرایانه توام با نظامی‌گری در برابر زیاده‌خواهی حکومت افغانستان و ابزاری برای سلطه بر سراسر آن است. حکومت افغانستان با درک واقعیات و پیچیدگی بافت قومی-قبیله‌ای جامعه با به رسمیت شناختن خط دیورند^۱ تحرکات ملی‌گرایی پشتون‌های جنوب افغانستان را افزایش می‌دهد که در نهایت به گسترش رویارویی مسلحانه با حکومت می‌انجامد. سیاست بلندمدت پاکستان در برابر پشتون‌های مناطق شمال مقابله با تمایلات جدایی‌طلبانه در ایالات خیبرپختونخواه^۲ و منطقه خودمختار قبیله‌ای است. تداوم تنش‌ها بین دو کشور همسایه بر محور جدایی یا اتحاد قوم پشتون، رویکرد تهاجمی تجاوزگرایانه پاکستان برای عقب نشینی افغانستان از ادعای ارضی نسبت به ایالات خیبرپختونخواه را در پی دارد.

حکومت پاکستان ضمن مسلح‌سازی پشتون‌های شمال علیه حکومت افغانستان در عرصه دیپلماتیک و سیاسی با اخلال در توافق شورای کویته با حکومت افغانستان به دنبال تداوم مبارزه پشتون‌ها و تضعیف حکومت مرکزی با هدف چشم‌پوشی از اتحاد پشتون‌ها است. دستگیری اعضای کلیدی شورای کویته بزرگ‌ترین و مهم‌ترین گروه شبه نظامی مخالف حکومت افغانستان، حاکی از مخالفت پاکستان با تفاهم مسالمت‌آمیز و خلع سلاح شورشیان پشتون در افغانستان است. حبس ۲۰ عضو شورای کویته و ملا عبدالغنی برادر معاون ملا عمر و طراح پیشنهادات صلح طالبان در سال ۲۰۱۰ که در حال مذاکره با حکومت افغانستان دستگیر شد به سردرگمی و عدم تمایل شورای کویته برای مصالحه و پیشبرد گفتگوهای

^۱ این خط مرزی در زمان حکمرانی امیر عبدالرحمن خان در افغانستان، طی معاهده‌ای با هند تحت استعمار بریتانیا تعیین شد. اما بعد از به وجود آمدن کشور پاکستان، حکومت وقت افغانستان، این خط را به رسمیت نشناخت و هنوز بین دو کشور افغانستان و پاکستان بر سر مسایل مرزی (خط دیورند) اختلافاتی وجود دارد که گاهی باعث بروز مشکلات جدی بین دو کشور گردیده‌است. حکومت افغانستان خواستار حل این مسئله از طریق سازمان ملل متحد و رأی اقوام دو طرف مرز است ولی حکومت پاکستان خواستار به رسمیت شناختن این خط از طرف حکومت افغانستان می‌باشد.

^۲ Khyber Pakhtunkhwa

صلح با حکومت افغانستان منجر شد. کارشکنی پاکستان با رد تقاضای افغانستان مبنی بر آزادی اعضای تاثیرگذار بر مذاکرات صلح، تنها فرصت حکومت کرزی برای اجرای برنامه آشتی ملی با پشتون‌های مخالف را از بین برد (Brown, 2014: 20).

بی‌اعتمادی نسبی پاکستان به مقاصد شورای کویته در پیشبرد سیاست‌های تجاوزکارانه، حمایت گسترده‌تر از گروه تروریستی شبکه حقانی با تقویت مواضع در شرق افغانستان پس از سرکوب نیروهای شورای کویته در جنوب، اخلاص‌گری در فرایند آشتی ملی پشتون‌ها با حکومت شکل تازه‌ای یافت. کاربرد استراتژی حذف عناصر کلیدی شورای عالی صلح با ترور برهان الدین ربانی رئیس شورای عالی صلح در سپتامبر ۲۰۱۱، ترور ارسلا رحمانی وزیر سابق طالبان در آوریل ۲۰۱۲، ترور محمد هاشم منیب، رئیس شورای صلح استان کنر^۱ و ترور ملیم شاه ولی رئیس شورای عالی استان هلمند در آوریل ۲۰۱۳، ترورهای هدفمند با به کارگیری اهرم شبکه حقانی با هدف واگرایی بین پشتون‌های جنوب با نمایندگان اقلیت صورت گرفت (Chandra, 2015: 144). زنجیره‌ای از ترورهای مقام‌های عالی رتبه اقوام مختلف، سیاست مخرب پاکستان با هدف از بین بردن مهره‌های مشروع وابسته به حکومت و تضعیف جبهه غیرپشتون و توازن قدرت به نفع جنگ سالاران پشتون می‌باشد.

آرمان تشکیل حکومت یکپارچه و منسجم با تشکیل دولت وحدت ملی در افغانستان به هدفی دست نیافتنی پس از مرگ رهبر طالبان تبدیل شد. انتصاب اختر محمد منصور معاون ملا عمر در شهر کویته پاکستان به رهبری جدید و تعیین سراج الدین حقانی به سمت معاونت به هماهنگی اجرای عملیات تروریستی گروه قدرتمند شورشی با هدایت پاکستان خواهد انجامید. بروز انشعاب گسترده در هسته رهبری طالبان و مخالفت برخی از رهبران ارشد با اختر محمد منصور به دلیل وابستگی به پاکستان و ایفای نقش ملا محمد عمر طی دو سال بازی دوگانه پاکستان برای پیشبرد جنگ و صلح به طور همزمان است. ظهور دو شاخه اصلی رهبری طالبان در واقع تمایلات قوم‌گرایانه با رهبری اختر محمد منصور در مناطق پشتون نشین شرق و جنوب و قطب ناراضیان و مخالفان منصور با اعلام بیعت و رهبری محمد رسول در سراسر مناطق غرب پر رنگ شده است. جناح‌بندی پشتون‌ها و گسترش نفوذ در مناطق غیرپشتون تنها خطر جنگ داخلی و نبرد اکثریت تاجیک و هزاره با

^۱. Kunar

پشتون‌ها را افزایش می‌دهد. ستیز و جنگ نیابتی پاکستان با حکومت افغانستان در حمایت از قبایل پشتون، تاثیرگذارترین استراتژی برای عقب نشینی افغان‌ها در به رسمیت شناختن خط دیورند حتی در صورت دستیابی به صلح پایدار با میانجیگری پاکستان خواهد بود.

عوامل داخلی بی ثباتی در افغانستان

تضاد و کشمکش قومی

مکتب واقع‌گرایی، موازنه قوا در سطح بین الملل را تنها راه تامین صلح و ثبات به دلیل ماهیت آنارشیک نظام بین الملل می‌داند و از افزایش قدرت برای موازنه و تعادل حمایت می‌کند. رهیافت موازنه قدرت نه تنها برای تبیین نظم و ثبات بین الملل راه‌کارهایی در جلوگیری از جنگ و تجاوز دارد، بلکه برای تحلیل معادلات قدرت در عرصه داخلی کشورها به کار برده می‌شود. کشورهای توسعه نیافته و دارای شکاف‌های عمیق قومی، مذهبی و چندگانگی فرهنگی به دلیل ضعف دولت مرکزی، کم و بیش حالت آنارشیک و هرج و مرج شبیه به وضعیت نظام بین الملل بر آنها حاکم است. در افغانستان اقوام مختلف پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک با فرهنگ و ایدئولوژی‌های متفاوت ساختار قدرت نامتوازی تشکیل می‌دهند. تنوع و وجود اقوام مختلف همراه با ایدئولوژی‌های متضاد به صورت فزاینده‌ای بر عدم یکپارچگی و اتحاد جامعه برای پیشرفت، توسعه اقتصادی و امنیت تاثیر گذاشته است. در طول تاریخ تقابل و رویارویی اکثریت ۴۳ درصدی پشتون با اقلیت‌های تاجیک، هزاره، ازبک و بلوچ مانع برقراری وحدت ملی و شکل‌گیری دو قطب شهر و روستا در برابر یکدیگر بوده‌اند. ایدئولوژی‌های متضاد در بین اقوام جامعه به ایجاد شکاف قومی و بروز اختلافات شدید در نحوه حکومت‌داری منجر گردید. قوم پشتون با حمایت از تاسیس جامعه اسلامی، تغییر ساختار کنونی از طریق واگذاری قدرت به رهبران و نهادهای مذهبی، استقرار جامعه سنتی، قواعد و احکام سخت‌گیرانه، شکل‌گیری حکومت شریعت پایه و سیستم قضایی دور از فساد در سراسر افغانستان از میزان مشروعیت نهادهای مدنی حکومت و قانون اساسی به نفع نهادهای سنتی - شرعی کاسته است (Decoster, 2014: 87).

استقرار صلح و ثبات بلندمدت در افغانستان نیازمند تفاهم سیاسی حکومت با همه اقوام، گروه‌های سیاسی، جنگ‌سالاران سابق و یکپارچگی در درون حکومت است. صلح پایدار نه تنها مستلزم تفاهم با اکثریت مخالف، بلکه مشارکت اقلیت‌های بانفوذ به صورت متوازن در

فرایند صلح ضروری خواهد بود. اقلیت‌های شمال افغانستان همواره با سلطه اکثریت پشتون جنوب بر نهادهای قدرت مخالف بوده‌اند. تاجیک‌ها و هزاره‌ها خطر از بین رفتن دستاوردهای توسعه سیاسی و فرهنگی بیش از یک دهه گذشته و تحمیل سیاست‌های پاکستان بر جامعه چند قومیتی افغانستان را، دلیل مخالفت با قدرت‌یابی پشتون‌ها می‌دانند. فرایند دولت - ملت‌سازی بزرگترین مشکل حکومت کرزی در برقراری وحدت و یکپارچگی میان اقوام بوده است. ساختار قومی و قبیله‌ای جامعه افغانستان و ناکارآمدی نهادهای دموکراتیک در ادغام همه اقوام در قالب کشوری واحد، خطری بزرگ برای تداوم دموکراسی افغانستان است. شکاف فزاینده میان پشتون‌ها و غیرپشتون‌ها و فقدان اتحاد ملی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴ جلوه بارزی داشت. پیروزی پشتون‌ها به رهبری اشرف محمد غنی در انتخابات و اعتراض کاندیدای تاجیک مبنی بر تقلب به رویارویی اقوام اقلیت با پشتون‌ها و احتمال تجدید جنگ داخلی بین شمال و جنوب افغانستان را افزایش داد. تبعیض در ترکیب اعضای نهادهای سیاسی برای پیشبرد همگرایی قومی و دستیابی به آشتی ملی به فاصله و شکاف میان اقوام حتی اقلیت‌ها شدت بخشید. تشکیل شورای عالی صلح برای دستیابی به اجماع داخلی بین رهبران اقوام مختلف به منظور رسیدن به مصالحه با رهبران طالبان ناکام ماند، زیرا عدم تعادل و موازنه در ترکیب اعضای شورا مانع اصلی اتحاد و یکپارچگی داخلی و موفقیت در پیشبرد فرایند صلح بود. این شکست حاصل عضویت اکثریت تاجیک نسبت به پشتون‌ها و نارضایتی هزاره‌ها از فقدان تنوع قومی و سلطه یک قوم بر شورا بود. نمایندگان قوم پشتون مخالف ریاست برهان الدین ربانی و خواهان رئیس بی‌طرف برای اداره شورا بودند. پایداری اختلافات قومی داخل شورا به گسترش تضادهای منطقه‌ای و جغرافیایی شمال و جنوب شتاب بخشید، و در مقابل حمایت گسترده‌ای از عملکرد شورا در مناطق شمال و غرب شکل گرفت (www.ptro.org.af). فقدان مشروعیت شورا برای پشتون‌ها و اعتراض حزب اسلامی گلبدین حکمتیار نسبت به ساختار آن، ترور برهان الدین ربانی رهبر تاجیک حزب جماعت اسلامی و رئیس شورا را در پی داشت.

سال ۲۰۱۴ سال سرنوشت‌ساز برای آینده افغانستان به دلیل خروج گسترده نیروهای بین‌الملل و انتخابات جمهوری بود. پس از انتخابات جنجالی و روی کار آمدن اشرف محمد غنی خوش‌بینی‌ها نسبت به پیشبرد مذاکرات صلح با طالبان به دلیل نزدیکی حکومت جدید به پاکستان افزایش یافت، اما انتشار خبر مرگ ملا محمد عمر رهبر مشروع طالبان در

سال ۲۰۱۳ انشعاب و پراکندگی گسترده‌ای میان رهبران ارشد طالبان در ادامه مبارزه با حکومت تا دستیابی به اهداف اساسی و برقراری امارت اسلامی بوجود آورد. حمایت و پشتیبانی القاعده، تحریک طالبان پاکستان و رهبر شبکه حقانی از اختر محمد منصور و شکل‌گیری قطب مخالف آن در غرب افغانستان به رهبری محمد رسول موازنه قدرت را به نفع حکومت افغانستان تغییر داد. تغییر موازنه قدرت به نفع حکومت که حاصل رهبری دوگانه و انشعاب درونی و عدم یکپارچگی جنبش طالبان است، رویارویی و نبرد دو گروه انشعابی برای نابودی طرف مقابل را شدت بخشیده است. در این میان چالش بزرگ حکومت طرحی برای مصالحه با دو رهبر شورشی با خواسته‌ها و تقاضاهای متفاوت است. با این حال پیشرفت مذاکرات صلح جدید با میانجیگری پاکستان تنها حامیان اختر محمد منصور را از جنگ مسلحانه با دولت در طول مذاکرت باز می‌دارد.

ناتوانی حکومت در دولت - ملت‌سازی و تامین نیازهای اقتصادی همپای رشد تدریجی جامعه مدنی به کاهش مشروعیت حکومت و افزایش مشروعیت و اقتدار جنگ سالاران پشتون در جامعه سنتی افغانستان به ویژه در پایگاه اصلی آنها در میان قبایل جنوب انجامید. اقتصاد ضعیف افغانستان و وابستگی به کمک‌های مالی بین‌المللی برای تامین حداقل امکانات زندگی مردم و در مقابل سلطه جنگ سالاران پشتون معارض بر درآمد نامشروع و غیرقانونی تجارت مواد مخدر، عملاً شکاف میان جامعه شهری و مناطق روستایی تحت کنترل شورشیان پشتون عمیق‌تر شده است.

امروزه تجارت مواد مخدر بزرگترین منبع مالی طالبان برای تداوم جنگ با حکومت و گسترش نفوذ در جامعه برای برپایی حکومت امارت اسلامی است. در واقع تنش مداوم در جامعه پیامد غلبه و تداوم دو رویکرد متفاوت طبقات متوسط و پایین نسبت به استقرار حکومت مشروع برای صلح و ثبات در آینده است. شورشیان پشتون با کنترل اصلی‌ترین تجارت پررونق افغانستان به گسترش نفوذ از طریق پرداخت رشوه به رؤسای قبایل، والیان، فرماندهان پلیس و مقامات حکومتی در استان‌های جنوب و شرقی به اقتصاد خودکفای مناطق روستایی و بدون نیاز به حمایت مالی دولت کمک می‌کنند. کاشت محصول خشخاش در نواحی روستایی جنوب و شرق، افزایش قدرت طالبان در نواحی پرجمعیت روستایی را نشان می‌دهد. کنترل فرماندهان شورشیان بر مزارع، جاده‌ها و آزمایشگاه‌های تولید سالانه ۱۵۰ میلیون دلار درآمد غیرقانونی به منابع مالی طالبان می‌افزاید (DOD, 2014). اقتصاد

روستایی و سنتی افغانستان با تولید ۸۵ درصد تریاک جهان به دلیل ناکارآمدی سیاست‌های ریشه‌کنی و عدم حمایت جامعه بین‌الملل در ترویج کاشت محصولات کشاورزی جایگزین جایگاه اول در تولید تریاک جهان را همچنان حفظ کرده است. سطح کاشت ۲۲۴۰۰۰ هکتار خشخاش در سال ۲۰۱۴ قدرت و نفوذ طالبان در ۷ استان تحت کنترل شورشیان در جنوب و شرق به شکل‌گیری پیوند عمیق بین پشتون‌ها و کارتل‌های بین‌المللی مواد مخدر انجامیده و سالانه نیمی از هزینه‌های شورای کویته طالبان را این نهاد‌های غیرقانونی پرداخت می‌کنند (Jeong, 2014: 33). تولید و تجارت مواد مخدر به تامین نیروی انسانی مورد نیاز شورشیان برای اجرای عملیات خرابکارانه علیه حکومت از میان یک میلیون کارگر فقیر روستایی شاغل در مزارع خشخاش که با بی‌مسئولیتی دولت فرصت دستیابی به اشتغال را از دست داده‌اند، حفظ جایگاه شورشیان و مشروعیت اقدامات آنها در مناطق روستایی را تسهیل کرده است. چنین شرایط نامساعدی در سراسر افغانستان همزمان با خروج نیروهای بین‌المللی و واگذاری ماموریت مبارزه با شورشیان به نیروهای نوپای امنیت ملی افغانستان، عملاً عرصه نبرد میان نیروهای نظامی افغان را به مناطق روستایی تحت کنترل شورشیان کشاند.

ساختار ناهمگون و نامنسجم نیروهای امنیت ملی

ساختار تشکیلاتی نامتوازن و قوم‌گرایی در نیروهای نظامی حاصل سلطه قوم تاجیک بر نهاد‌های امنیتی به دلیل بدبینی به پشتون‌ها به عنوان متحدان طالبان بوده است. استخدام ۴۱ درصدی نیروی انسانی ارتش از میان قوم تاجیک و به کارگیری نیروهای پشتون شمال با هدف جلوگیری از پیوستن به جبهه‌های جنگ طالبان، جلوه بارزی از تبعیض قومی که پیامد چنین رویکردی نسبت به پشتون‌های جنوب در مهم‌ترین رکن نظامی است به اتحاد و جدیت این قوم برای براندازی ارتش نامتوازن انجامیده است. بی‌عدالتی در جذب نیروهای نظامی به عرصه سیاست کشانده شده و انتصاب فرماندهان نظامی استان‌ها باید با تایید احزاب قدرتمند وابسته به اتحاد شمال نظیر: حزب جماعت اسلامی، جنبش و حزب وحدت شیعه صورت گیرد که ساختاری مستقل از ارتش ندارند، رویکرد قوم‌گرایی و سیاسی این نهاد‌های قدرت باعث تضعیف و نابودی مهم‌ترین ابزار اجرایی حکومت برای استقرار امنیت در جامعه می‌شود (Dorransoro, 2012:14). امروزه ۶۵ درصد از کاکنان ارتش از

اقوام غیرپشتون و تنها ۳۵ درصد از اکثریت پشتون می‌باشند. عدم توازن قومی و شکاف میان کارکنان ارتش ملی افغانستان^۱، بزرگ‌ترین نهاد نظامی به گرایش‌های گریز از مرکز و عدم هماهنگی در اجرای عملیات ضد تروریستی انجامیده است. اوج تضاد و کشمکش قومی در نهادهای امنیت ملی با تشکیل دولت وحدت ملی و جناح‌بندی پشتون و غیرپشتون حکومت جلوه آشکاری یافته است. پس از گذشت دو سال از تشکیل حکومت وحدت ملی، اختلاف دو قطب قدرت در تشکیل کابینه مانع از اجماع بر سر انتخاب مسئول مهم‌ترین رکن نظامی دولت یعنی وزارت دفاع بوده است. ادامه چنین وضعیت نامساعدی مانع پیشرفت و یکپارچگی و افزایش قابلیت‌های ارتش افغان می‌شود. در مقابل تقویت قوم محوری و جناح بندی سیاسی در داخل حکومت و جامعه به تقویت ایدئولوژی افراطی در میان اقوام محروم از قدرت برای نابودی آن می‌انجامد. ساختار ارتش افغانستان در کنار ملاحظات قومی - سیاسی پس از خروج نیروهای ائتلاف با محدودیت‌هایی از قبیل:

۱- ضعف شرایط آموزش، مشاوره و تسلیحات؛

۲- فقدان انگیزه و یکپارچگی درونی به دلیل تبعیضات قومی؛

۳- سطح بالای ناهماهنگی، فرار، غیبت و سطح پایین سربازگیری؛

۴- فقدان توانایی لجستیک؛

۵- جناح بندی سیاسی؛

۶- قوم محوری؛

۷- استعمال مواد مخدر و بی‌سوادی؛

۸- اصطکاک و برخورد بین سربازان افغان و مربیان و مشاوران خارجی؛

۹- نفوذ شورشیان به داخل ارتش مواجه است (Chandra, 2015: 172).

نفوذ ایدئولوژی طالبان به درون ارتش با هدف تضعیف و فروپاشی، پدیده حملات سبز بر آبی و فرار از خدمت و پیوستن به شورشیان را افزایش داد. حملات سربازان ارتش افغان به مشاوران نظامی خارجی ۱۳ درصد کل تلفات نیروهای خارجی را تشکیل می‌دهد. استخدام جوانان بی‌سواد روستایی در ارتش و ناتوانی حکومت در تامین هزینه‌ها به دلیل وابستگی به کمک‌های بین‌المللی و خروج نیروهای خارجی بر کارکرد موثر ارتش در برخورد با شورشیان

^۱. Afghan National Army(ANA)

تأثیرات منفی خواهد گذاشت. سازمان ناتو بزرگترین حامی ارتش افغانستان در اجلاس شیکاگو^۱ این سازمان در سال ۲۰۱۲ بر ضرورت حفظ ۳۷۳۰۰۰ نیرو برای جبران کمبود نیروی‌های نظامی ارتش و پلیس پس از خروج نیروهای ائتلاف تأکید کرد ولی کشورهای عضو تنها با ۲۲۸۰۰۰ نیروی کارآموده با هدف کاهش هزینه‌ها موافقت کردند (www.nato.int). کاهش تعداد سربازان بومی در ارتش و پلیس و پیوستن سربازان اخراجی از نیروهای امنیت ملی به صفوف شورشیان بر آسیب‌پذیری دو رکن نظامی و امنیتی حکومت به منظور ادامه مبارزه با شورشیان می‌افزاید. ارتش به دلیل عدم برخورداری از هوانیروز مجهز در حمایت از نیروی زمینی، قدرت تهاجمی موثری برای حفظ مناطق امن و باثبات را نخواهد داشت. فقدان هوانیروز پیشرفته برای حملات هوایی و اجرای عملیات واکنش سریع، گستردگی عرصه فعالیت شورشیان و پراکندگی حملات تروریستی در سراسر افغانستان را تسریع می‌کند. پیشروی میدانی شورشیان به سوی مناطق شمالی هم‌مرز با تاجیکستان و عقب‌نشینی نیروهای ارتش از مناطق جنوبی هلمند، گواه آشکاری از ضعف و ناتوانی نیروی هوایی ارتش افغان در حفظ مناطق تحت کنترل ناتو در یک دهه گذشته است.

نتیجه‌گیری

حضور همه‌جانبه نیروهای بین‌المللی در افغانستان با هدف مبارزه با تروریسم بدون شناخت نسبت به ساختار و بافت جامعه تنها با واقع‌گرایی حاصل از افزایش نظامی‌گری و سرکوب شورشیان همراه بود. درک اشتباه بیگانگان از جامعه و موقعیت گروه‌های مخالف، ثبات نسبی جامعه را از بین برد. از طرف دیگر، استقرار حکومت دموکراتیک و نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای رقیب، افغانستان را به عرصه منازعه آنها تبدیل کرده است.

در این میان، پیگیری فرایند صلح به وسیله قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بدون توجه به منافع ملی افغان‌ها و در راستای حفظ اعتبار و جایگاه قدرت‌های ذی‌نفع صورت می‌گیرد. خروج نیروهای نظامی ائتلاف و کاهش حمایت‌های مالی و نظامی از نهادهای امنیتی افغان، حفظ دستاوردهای ۱۵ سال گذشته را به مخاطره انداخته است. گسترش تولید و تجارت مواد مخدر، مهم‌ترین منبع مالی شورشیان بدون هیچ جایگزینی ادامه دارد و سالانه

^۱. Chicago

مساحت بیشتری از زمین‌های افغانستان به کاشت خشخاش اختصاص می‌یابد. بروز ضعف‌های متعدد در داخل نیروهای امنیت ملی، همزمان با کاهش پشتیبانی نظامی نیروهای خارجی و ناتوانی در پرداخت هزینه‌ها، این نهادها را در آستانه ضعف و فروپاشی قرار داده است. گسترش تنش‌های قومی بین غیربشتون‌ها با پشتون‌های جنوب از جامعه به درون نهادهای قدرت و نیروهای نظامی سرایت نموده و به ویژه با روی کار آمدن دولت جدید، قطب بندی شمال و جنوب در داخل حکومت را تقویت کرده است که همین عامل دستیابی به مصالحه ملی توسط دولت وحدت ملی را دشوار ساخته است. وقوع تحولات اساسی در رهبری طالبان و انشعاب آن به دو گروه اصلی در شرق و غرب، بیم و امیدها برای برقراری صلح در افغانستان را افزایش داده است. بدبینی به برقراری صلح در آینده از فقدان رهبری مشروع و واحد در میان طالبان و اعلام بیعت برخی رهبران ناراضی با گروه دولت اسلامی در شرق افغانستان نشأت می‌گیرد. از سوی دیگر دشمنی و جنگ میان دو گروه انشعابی به تضعیف سازمان و احتمال پیش دستی و عقب نشینی هر یک برای ادغام در طرح آشتی ملی دامن می‌زند. این شرایط پیچیده، افغانستان را همچنان بر سر دوراهی مصالحه - جنگ قرار می‌دهد که در نهایت حکومت از ابزار سرکوب نظامی برای جلوگیری از گسترش حوزه نفوذ طالبان در جنوب، شرق و غرب افغانستان استفاده می‌کند؛ زیرا انشعاب و پراکندگی منجر به گسترش جغرافیای حوزه عملیات هر یک از گروه‌ها برای تقویت مواضع در برابر دیگری می‌شود.

منابع و مأخذ

- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، *تحول در نظریات روابط بین الملل*، تهران: سمت.
- مورگنتا، هانس جی. (۱۳۷۴)، *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- Agarwal, Rajeev (2014), "Afghanistan: Implications of The Bilateral Security Agreement", Research Fellow, *Institute for Defense Studies and Analyses (IDSA)*, New Delhi.
- Brown, Vanda (2014), "Security and Political Development in Afghanistan in 2014 and After: Endgame or New Game", *Outlook on Security*.
- Corinna, Vigier (2009), "Conflict Assessment Afghanistan American Friends Service Committee", February 5.
- Decoster, Jamielynn (2014), "Negotiating The Great Game: Ending The U.S Intervention in Afghanistan", *The Fletcher Forum of World Affairs*.
- Dorransoro, Gilles (2012), "Waiting for The Taliban in Afghanistan", *Carnegie Endowment for International Peace*, September 15.
- Dougherty, James E & Pfaltzgraff, Robert L (1996), "Contending Theories of International Relations", Addison Wesley Publishing Company.
- Grare, Frederic (2006), "Pakistan Afghanistan Relations in The Post-9/11 Era", *Carnegie Papers, Carnegie Endowment for International Peace, South Asia Project, Number 72*, October 9.
- Jeong, May (2014), "Afghan Opium Crop Set for Record High", *The Guardian*, Available at: <http://www.theguardian.com/World/Afghan-Opium-Crop-record-High-United-Nations>, Accessed on: 12/11/2014.
- Katzman, Kenneth (2015), "Security and U.S Policy Specialist in Middle Eastern Affairs", February 24.
- Kegley, Jr & Wittkopf, Eugene (2004), "World Politics: Trends and Transformation", Belmont: Wadsworth and Thomson Learning, Inc.
- Lake, Eli & Dozier, Kimberly (2014), "4 of Taliban 5 Will Likely Fight Again", U.S. Spies Say, *The Daily Beast*, June 9, Available at: <http://www.thedailybeast.com/Articles/2014/06/09/4-of-Taliban-5-Will-Likely-Fight-Again-US-Spies-Say.Html>.
- Mearsheimer, John J. (1995), "The False Promise of Institutional Institutions", Cambridge, MA: MIT Press.
- Mearsheimer, John J. (2011), "Guns Won't Win The Afghan War", *The New York Times*, November 4.
- Morgenthau, Hans J. (1985), "Politics Among Nations: The Struggle for Power and Peace", New York: Alfred A. Knopf, Inc.

- Roskin, M. G. & Berry, N (1999), " The New World of International Relations", New Jersey: Prentice Hall.
- Rosenthal, Justine A (2006), " State of the Struggle", Washington D.C: Council on Global Terrorism.
- Ruttig, T (2012), " EASO Country of Origin Information Report Afghanistan Taliban Strategies – Recruitment ", *European Asylum Support Office Bureau*, July 11.
- Smit, Ben (2014), " Prospects for Afghanistan as ISAF Withdrawal Approaches", *House of Commons Library*, March 19.
- Sharma, P (2012), " The Prospects for Reconciliation in Afghanistan ", *South Asian Journal*.
- Shinn, J & Dobbins, J (2011), " Afghan Peace Talks ", A Primer Santa Monica: *RAND Corporation*.
- Vishal, Chandra (2015), " The Unfinished War in Afghanistan 2001-2014", *Institute for Defense Studies & Analyses New Delhi, Pentagon Press*.
/ Peace Training and Research Organization (PTRO), www.ptro.org.af- <http://>
Accessed on: 2012/3/12.
- <http://www.defense.gov/Afghanistan> Progress Report, Accessed on: 2014/11/20.
- <http://www.nato.int/ChicagoSummit> Declaration on Afghanistan, Accessed on: 2012/5/21.